



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

بحث در ادله قرآنی‌ای بود که برای حرمت غنا اقامه شده است. تا به این جا هفت آیه را بررسی نمودیم که آیه‌ی آخر از سوره نجم بود.

۸. سوره اسراء، آیه ۶۴

بررسی مفهوم «صوت»، از منظر دلالت و استدلال بر غنا در آیه:

آیه‌ی هشتم، آیه‌ی شصت و چهارم سوره اسراء هست. این آیه از آیاتی هست که در کلمات مفسرین عامه به آن استشهاد شده است و دلیل خاص روایی ندارد. فقهای ما هم خیلی به این آیه تمسک نکرده‌اند؛ ولی آیه را که مربوط به ماجرای طرد شیطان است، مورد بررسی قرار می‌دهیم. می‌فرماید: قَالَ أَذْهَبَ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاءُكُمْ جَزَاءً مَوْفُورًا وَأَسْتَفْزِرُّ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَعْلَجُ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعَدْتُهُمْ وَمَا يَعْدهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا (اسراء/۶۴-۶۳). در این آیه، اختیار و آزادی عملی که خداوند برای آزمایش بشر به شیطان داد، بیان شده است. می‌فرماید: وَأَسْتَفْزِرُّ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ، با ندا و فریاد خودت آن‌ها را جلب کن و به سمت خود بکشان. بعد می‌گوید که با سواره و پیاده بر آن‌ها بتاز و در اموال و اولاد آنها شریک شو و وعده‌های مادی و دنیایی و شیطانی به آن‌ها بده؛ یعنی این آزادی عمل را خداوند به او می‌دهد برای این‌که انسان‌ها آزموده شوند. شاهد کلام و محل استدلال همین وَأَسْتَفْزِرُّ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ است که بعضی گفته‌اند مقصود از صوت شیطانی، همان غنا است. وَأَسْتَفْزِرُّ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ؛ یعنی با ندای خود، این‌ها را دعوت کن و به سمت گناه و آلودگی برانگیزان که صوت قرآن را به معنای غنا دانسته‌اند. خاطر م نیست که عام هم روایتی داشته باشند؛ بلکه بیشتر در کلمات فقهای آن‌ها آمده است.



بررسی مفهوم امر «وَأَسْتَفْزِرُ» در آیه‌ی محلّ بحث: (از منظر تکوینی و تشریحی بودن):

امر در این جا، نه مولوی است و نه ارشادی. در واقع، امر در مقام بعث و این‌ها نیست؛ بلکه بیشتر می‌خواهد آزادی عمل او را نشان دهد و حاکی از اختیار تکوینی او هست و الا هیچ رجحانی در این جا، به‌نحو مولویت و ارشادیت نیست؛ بلکه مرجوحیت در این است. می‌خواهد بگوید که این آزادی عمل داری امر بداعی بعث نیست؛ نه مولویاً نه ارشادياً؛ بلکه حکایت از آزادی تکوینی او است. امر مولوی و ارشادی و تشریحی نیست؛ بلکه امر تکوینی است و در عمل خدا او را برانگیخته برای این‌که بشر آزمایش شود. گاهی امر این‌طور است که در مقام بعث نیست و به‌طور کلی امر تشریحی نیست. پس امر در این جا، امر تکوینی است. این استدلالی است که به آن شده است. آیه از نظر بحث شیطان و مسائلی از این قبیل، بحث‌های زیادی دارد؛ ولی نمی‌خواهیم وارد آن شویم. استدلال این است که صوت‌الشیطان؛ یعنی غنا.

اشکال: مراد از «صوت» در آیه، غنا نیست: (دلالت صوت بر غنا، محتاج قرینه است):

پاسخ این مطلب نیز این است که ظاهر آیه این نیست و *وَأَسْتَفْزِرُ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ*، گاهی از کار شیطان به وسوسه تعبیر می‌شود که خیلی صدای مخفی، نهان و بسیار ظریف است. این‌جا تعبیر به صوت شده که ندا و صوت هم گاهی در مورد شیطان گفته می‌شود. طبعاً این نکته در جایی است که شیطان پیش رفته و حرف شیطان، حرف آشکاری است که ابتدا از حالت‌های مخفی نهانی شروع می‌شود تا به جاهای آشکار می‌رسد. در هر حال، صوت شیطان گاهی حالت وسوسه دارد که خیلی خفیف و ظریف است و گاهی هم، صوت و ندا است. در هر حال، مقصود از صوت شیطان در این جا، همان وسوسه‌های جدی و آشکار شیطان به سمت همه گناهان و الودگی‌ها است؛ یعنی آن تصرفی که شیطان در روان آدمی می‌کند. صدایش هم بعید است که از نوع *ما یخرج من الحنجره* باشد. در واقع مقصود از صوت، همان تصرفات نهانی است که به واسطه آن ما را به سمت انواع آلودگی‌ها و گناهان می‌برد؛ اما این‌که مراد از صوت در این جا را غنا به حساب بیاوریم، قرینه می‌خواهد که در روایات و ادله ما به‌طور خاص مطلبی در این رابطه وجود ندارد. البته غناء با توجه به این‌که از معاصی هست، شیطان به آن دعوت می‌کند که افراد به سمت تغنی حرکت کنند؛ ولی معنایش این نیست که بگوییم صوت، غنا است. همین‌طور، صدایی را که در آن حرامی باشد (مانند سخنرانی برای اضلال مردم) چون شیطان آن را تحریک نموده را می‌توان گفت که صوت شیطانی است منتهی، این بعد از این



است که ما حرمتش را از جایی بفهمیم و با خود این نمی‌شود حرمت غنا را اثبات کرد. بله! اگر دلیلی قائم بر این شد که غنا حرام است آن وقت، به طور مجازی می‌شود بگوییم که غنا به خاطر این که شیطان آن را تحریک می‌کند، صوت شیطان است؛ ولی این که در این جا، بدون کمک روایی و دلیلی بگوییم که صوت مقصود غنا است، لا یساعد الاعتبار و ظاهر الآیه. این هشتمین آیه‌ای بود که در این باب بحث نمودیم. بر خلاف آیات دیگر، روایتی ذیل این آیه نیست و لذا ربطی به بحث ما نخواهد داشت.

۹. سوره انبیاء، آیه ۱۶

بررسی شأن نزول آیه:

نهمین آیه‌ای که در روایات هم آمده است، آیه شانزدهم سوره انبیاء هست. این آیه می‌فرماید: وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهُمْ آتَاخَذَنَاهُ مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا بِلِ تَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمْ الْأُولَىٰ مِمَّا تَصِفُونَ. (انبیاء، ۱۹-۱۸-۱۷) این نهمین آیه‌ای است که ممکن است در این جا مورد استشهاد قرار گرفته است و روایت ذیلش است. وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ، ما از سر لعب و بازی این آسمان و زمین را نیافریدیم و اگر می‌خواستیم بازی کنیم، از پیش خودمان آن را انتخاب می‌کردیم. عده‌ای از جمله بعضی از مفسرین گفته‌اند که این آیه، ناظر به بحث نکاح و ازدواج و امثالهم است و کلام افرادی است که می‌گفتند حضرت مریم (سلام الله علیها)، معاذالله همسر خدا است و خداوند با او نکاح کرده است و به این دلیل، حضرت عیسی این‌الله می‌شود. این حرفی است که میان مسیحیان رواج داشته و حدأقل گروهی از آنان به این امر معتقد بوده‌اند. مقصود از لهو در این جا، ازدواج و نکاح با حضرت مریم (س) است که خداوند می‌فرماید، ما آسمان و زمین را بی‌جهت و از سر بازی و سرگرمی و بی‌هدف، نیافریدیم که این مضمون، در آیات دیگر هم هست که این خلقت، باطل و از روی لعب و لهو نیست؛ بلکه ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون؛ برای هدفی این‌ها را آفریده‌ایم، پس در کار ما و خداوند و در این خلقت عظیم الهی، سرگرمی و بی‌هدفی وجود ندارد؛ بلکه در همه این‌ها هدفی است. لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهُمْ آتَاخَذَنَاهُ مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ؛ اگر بنای ما بر این بود که همسری بگیریم و اهل لهو و تمتعات باشیم، همسری از جنس شما نمی‌گرفتیم و به نوع دیگری آن لهو را اجرا می‌کردیم. خداوند می‌خواهد این‌طور بفرماید که اگر اهل لهو بودیم، این لهوها را انجام نمی‌دادیم؛ بلکه لهوهای دیگری انجام می‌دادیم. لَوْ هُمْ دَارِدُكُمْ لَلِإِمْتِنَاعِ اسْت. بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمْ الْأُولَىٰ مِمَّا تَصِفُونَ. این قسمت از آیه دیگر ربطی به بحث ما ندارد.



بررسی دلالت روایت وارده در ذیل آیهی « وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ »:

بر خلاف دو، سه آیه قبلی که در کلمات اهل سنت، روایاتی درباره آن بود و در روایات ما هم چیزی در بابش وارد نشده بود، ذیل این آیه، روایت پانزدهم باب نود و نهم از ابواب ما یکتسب در این باره است. می‌فرماید: وعن محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد عن ابن فضال، عن یونس بن یعقوب، عن عبد الأعلى قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الغناء وقلت إنهم یزعمون أن رسول الله صلى الله عليه وآله رخص فی أن یقال: جئناکم حیونا حیونا نحیکم فقال: کذبوا إن الله عز وجل یقول: " وما خلقنا السماوات والأرض وما بینهما لَاعِبِينَ لو أردنا أن نتخذ لهما لاتخذناه من لدنا إن کنا فاعلین * بل نقذف بالحق علی الباطل فیدمغه فإذا هو زاهق ولکم الویل مما تصفون " ثم قال: ویل لفلان مما یصف رجل لم یحضر المجلس. (وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۲۹، حدیث ۱۵) عبدالاعلی می‌گوید که از امام صادق علیه‌السلام در مورد غنا سؤال کردم و گفتم که إنهم یزعمون ان رسول الله صل الله علیه و آله و سلم رخص فی عن یقال جئناکم حیونا حیونا نحییکم. می‌گوید که من از حکم غنا سؤال کردم و عرض کردم که عامه یا گروهی از خاصه می‌گویند پیامبر اکرم (ص) در باب غنا اجازه داده و ترخیص کرده و شاهدش هم زمانی است که مهاجرین وارد مدینه می‌شدند و سرودی خوانده شد که جئناکم جئناکم حیونا حیونا، نحییکم که مهاجرین می‌گفتند آمدیم، آمدیم، ما به شما تحیت می‌گوییم و شما هم به ما تحیت بگویید. پیامبر هم از آن منع نکردند. حضرت فرمود، کذبوا؛ دروغ می‌گویند. چنین نیست که پیامبر اجازه داده باشد. سپس فرمودند: إن الله عز و عجل یقول: و ما خلقنا السماء و الارض و ما بینهما لَاعِبِينَ وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ لو أردنا أن نتخذ لهما لاتخذناه من لدنا إن کنا فاعلین بل نقذف بالحق علی الباطل فیدمغه فإذا هو زاهق ولکم الویل مما تصفون. (انبیاء، ۱۹-۱۸-۱۷).

حضرت فرمود: بی‌خود می‌گویند پیامبر اجازه غنا در هنگام ورود مهاجرین به مدینه نداد و شاهدش هم این آیه است که لعب و این‌ها را به شدت توبیخ می‌کند. در ادامه هم امام صادق (ع) فرمودند که ویل لفلان مما یصف. آخر آیه هم دارد که و لکم الویل، مما تصفون؛ یعنی وای بر این‌ها از این‌ها که این‌طور توصیف می‌کنند؛ یعنی چنین نسبتی را به پیامبر می‌دهند.. رجل لم یحضر المجلس ویل لفلان مما یصف؛ وای بر این شخص؛ به‌خاطر چنین توصیفی که انجام می‌دهد. رجل لم یحضر المجلس. معنای کلام حضرت این است که کسی این توصیف باطل را می‌کند که در مجلس نبوده و اطلاع از قصه پیامبر اکرم (ص) ندارد. یا هم معنا این است که حضرت می‌خواهد بفرماید که این قصه واقعیت ندارد یا می‌فرماید که آنچه که پیامبر اکرم (ص) اجازه دادند، غنای محرم نبود بلکه آواز غیر مطرب بود. سنتی و غیر سنتیش



هم فرق نمی‌کند. امروز گفته می‌شود که موسیقی سنتی جایز است و پاپ و امثالهم حرام است. نه! سنتی و غیر سنتی ندارد؛ بلکه آواز مهیج طرب‌انگیز اشکال دارد. این که حضرت نفی می‌گویند. یا می‌گویند که این قصه نبوده است یا اگر هم بوده، این طور چیزی نبوده که غنای محرم باشد و بشود به آن اسشتهاد کرد. این نهمین آیه و اسشتهاد روایی ذیل آن است. به دو طریق می‌شود به این آیه پرداخت.

دو طریق در بررسی آیه «ما خلقنا السماء و الارض و ما بینهما لاعبین»:

الف: طریق (رویکرد) اول: (آیه به تنهایی دلالت بر حرمت ندارد):

طریق اول این است که اگر این روایت نبود و ما بودیم و لو کنا نحن و هذه الایه، می‌گفتیم که این آیه، دلالتی بر بحث حرمت غنا و حرمت لهو ندارد؛

دلیل اول:

برای این که این آیه مربوط به خداست. خداوند می‌فرماید که ما خلقنا السماء و الارض و ما بینهما لاعبین؛ ما این عالم را بی هدف نیافریدیم و اگر اهل لهو بودیم طور دیگری انجام می‌دادیم. از این که خداوند اهل لهو و لعب نیست، نمی‌شود استفاده حکم شرعی در اعمال و افعال بشر کرد که در نتیجه بشر هم باید اهل هیچ لهو و لعبی نباشد. این التراب و رب الارباب؛ این که خدا اهل هیچ نوع لهو و لعب و این‌ها نیست، ملازمه ندارد که هر نوعی از این‌ها برای بشر حرام است تا آن وقت بگوییم که شامل غنا می‌شود. بنابراین، جواب اول آن است که از این آیه نمی‌شود قاعده حرمت لهو و لعب در فعل بشر را به دست آورد؛ یعنی این طور نیست که هر چه خدا می‌پسندد یا نمی‌پسندد، واجب یا حرام باشد. البته بعید نیست که از این آیه و آیات دیگر، استفاده کراهت و عدم استحسان غنا بشود؛ اما استفاده حرمت نمی‌شود.

دلیل دوم:

ثانیاً، حتی اگر کسی بگوید ظهور اولیه آیه، دلالت بر ملازمه بین حرمت این امور بین خدا و انسان دارد، قطعاً نمی‌شود به آن فتوی داد و احدی از فقها، قائل به حرمت مطلق لهو و لعب و لغو و اینها نیست و فرموده‌اند که تنها نوع خاصش حرام است. در واقع می‌توان سه جواب به این استدلال دارد. جواب اول آن است که از فعل خدا نمی‌شود منتقل شد و الگو گرفت. جواب دوم آن است که اگر هم بگوییم در این جا (واژه لهو و لعب) می‌شود الگو گرفت و ملازمه



درست کرد، برای یک حکمی می‌توان این کار را کرد؛ ولی این حکم با تحریم ملازمه ندارد و نهایتش، مرجوحیت استفاده می‌شود.

دلیل سوم:

سومین جواب آن است که اگر هم آیه ظهور اولیه در این داشته باشد، قطعاً نمی‌شود به اطلاقش قائل بود، برای این‌که کسی نمی‌تواند بگوید که مطلق لهو و لعب، حرام است و لذا با این سه جواب، آیه فی حد نفسه از یک ویژگی خداوند سخن می‌گوید و برداشتی فقهی از این قاعده خداشناسی در مورد بشر را نمی‌توان از این آیه داشت و در فرض ممکن هم نهایتاً مرجوحیت برداشت می‌گردد.

مختار استاد در دلالت آیه: (آیه به تنهایی دلالتی بر حرمت ندارد).

طریق (رویگرد) دوم: (تعبداً و با کمک روایت، آیه دلالت بر حرمت دارد): البته با نگاه دوم و رویکرد خود روایت، حضرت به نحوی به صورت تعبیدی می‌خواهند بگویند که لهو و امثالهم از این آیه می‌شود؛ یعنی می‌شود، حرمت لعبی مثل غنا را استفاده کرد؛ اما این یک تعبد است و چنانچه روایت نبود، ما نمی‌توانستیم بپذیریم. چون فرموده‌اند، می‌گوییم که در بطن آیه، این معنا نهفته است؛ اما آیه دلیل مستقل نیست. نظیر همان قول زور و لهو الحدیث و این‌ها است که آیه به تنهایی دلالت نداشت.

اقسام مفاهیم برداشت شده از کاربرد سه واژه لغو، لهو و لعب، در آیات قرآن:

دسته اول: آیاتی که استفاده این واژگان در آن‌ها دلالت بر حرمت دارد: (معنای خاص

دارد):

در پایان این آیات به این مطلب اشاره کنم که سه واژه لعب و لغو و لهو را چنانچه شما به معجم نگاه کنید و آیات قرآن را ببینید، در هر کدام از این‌ها آیاتی وجود دارد که در مورد نوعی مذمومیت لغو یا لعب یا لهو از آن استفاده می‌شود. مثلاً این‌که می‌گوید در بهشت لا تسمع فیها لاغیه. یا این‌که می‌فرماید: إنما الحیوة الدنیا لعب و لهو یا له و لعب، به نحوی مفروض گرفته است که لهو و لعب چیز خوبی نیست که بگوییم کل حیات دنیا این‌طور است؛ یعنی خودش دلالت التزامی بر مرجوحیت لهو و لعب دارد. همه آیاتی را که در مورد لهو و لغو و لعب آمده است را چنانچه بخواهیم



که عرض کنیم، بحث طولانی می‌شود؛ اما یک خط کلی به شما عرض می‌کنم و آن این‌که این آیات، قسمتی که دلالت بر حرمت دارد، آن اطلاق را ندارد. مثلاً می‌گوید: ضرب فی خوضهم یلعبون یا إنما کنا نخوض و نلعب و إذا سمعوا آیات الله، دسته اول از این آیات، آیاتی است که دلالت بر حرمت دارد و مطلق نیست و خاص است و مال آن‌جایی است که معاد و قرآن و پیامبر را قبول نمی‌کند و به لهُو می‌پردازد؛ یعنی حرمت را می‌رساند؛ ولی در مورد خاصی، این‌ها را این‌طور (با اصطلاح لهُو و امثالهم) مذمت می‌کند و لذا این آیات، اطلاق ندارد.

دسته دوم: استفاده این واژگان در آن‌ها اطلاق دارد: (استفاده حرمت نمی‌شود):

دسته دوم از آیاتی که در ذیل واژه لغو، لهُو، عبث و لعب و امثالهم وارد شده است، آیاتی است که یک نوع اطلاق می‌شود از آن‌ها استفاده کرد؛ ولی حرمت را افاده نمی‌کنند؛ بلکه نوعی مرجوحیت لهُو و امثالهم را می‌رسانند که خود این آیه هم جزئی از همین گروه دوم ممکن است باشد؛ یعنی مرجوحیت را می‌رساند؛ اما این‌که حرمت برساند را افاده نمی‌کند. این آیات اطلاق دارد و اطلاقش حرمتی ندارد. آن‌که حرمت در آن است مطلق نیست و آنکه مطلق است، حرمتی در آن نیست. لغو و لهُوی است که موجب اعراض از آیات الله شده است. به هر حال آیاتی که در آن تحریم هست، استفاده حرمت لهُو از آن نمی‌شود. آیاتی هم که می‌شود از آن استفاده اطلاق کرد، مثل لا تسمع فیها لاغیه لو أردنا آن نتخذ لهُوا لتخذنا من لدنا إنما الحیوة الدنیا لهُو و لعب و امثال این که هفت، هشت آیه از این قبیل می‌باشد، دلالت بر حرمت این آیات دشوار است.

تقسیم بندی آیات دیگری که در آن‌ها واژگان لغو، لهُو و لعب، استفاده شده است. (غیر از نه آیه بحث شده):

نکته دیگری که در پایان آیات، راجع به آیات باید عرض کنیم آن است که غیر از این آیاتی که خواندیم، آیات دیگری در باره لهُو و این‌ها است که این آیات، از منظر کلی به دو گروه تقسیم می‌شوند.

گروه اول:

گروه اول، آیاتی که حرمت و تحریم و عتاب و خطاب در آن هست، این‌ها اطلاق و دلالتی بر حرمت در آن نیست که بتوانیم در بحث غنا به آن تمسک کنیم.



گروه دوم: گروه دوم، آیاتی است که به نحوی در آن اطلاق است؛ اما در اینها تحریم وجود ندارد.

تقسیم‌بندی نه آیه بحث شده در باب حرمت غنا:

تقسیم اول آیات: (تقسیم از حیث ورود یا عدم ورود روایت در ذیل آیه):

جمع بندی این نه آیه هم این طور شد که از یک نظر، این نه آیه، به این شکل تقسیم می‌شود که چهار، پنج مورد از این آیات، ذیلش روایت بود و سه، چهار مورد هم بود که ذیلش روایتی نبود. این یک تقسیم است.

تقسیم دوم آیات: (تقسیم از حیث داشتن دلالت حقیقی نسبت به غنا یا دلالت تبعیدی و به‌ضمیمه روایت):

تقسیم دیگری هم دیروز عرض کردیم و آن این‌که چند آیه از این آیات، مصداق شمول حقیقی نسبت به غنا دارد؛ اما دلالت بر حرمتش تمام نشد. گروه دیگر آن است که شمولش نسبت به غنا، شمول حقیقی نیست؛ بلکه به‌ضمیمه روایات تعبدا و تجوزا شامل آن شد که این آیات هم دلالت بر حرمت دارد؛ ولی به‌ضمیمه روایات است و خودش مستقل نیست.

تقسیم سوم آیات: (تقسیم از حیث ارتباط یا عدم ارتباط با بحث غنا):

یک گروه هم روایاتی است که ربطی به بحث ندارد. این هم جمع‌بندی آیات شد.

جمع‌بندی کلام در باب نه آیه بحث شده در باب غنا:

بنابراین، جان کلام این شد که اگر ما بودیم و آیات قرآن، با این آیات یک فقیه نمی‌توانست بگوید که غنا حرام است. کراهت را می‌شود قائل شد، بنابر این‌که بگوییم غنا و امثالهم، جزء لهو و لغو و این‌هاست که یک قول هم در اقوال غنا، همین کراهت است. اما از طرف دیگر، به‌ضمیمه روایاتی که ذیل آیات وارد شده است، حداقل دو، سه مورد از این آیات، به خوبی دلالت بر حرمت غنا می‌کند منتهی، به‌خاطر روایت معتبر؛ یعنی در واقع دلالت ما روایت است و نه آیه؛ اما این‌که روایت را تطبیق داده؛ ولو این‌که این تطبیق، تبعیدی و تجوزی است؛ ولی بی‌خاصیت نیست. قاعده‌اش این



است که این از گناهان کبیره‌ای می‌شود که در قرآن به آن وعده عذاب داده شده است. آیه بما هُوَ هُوَ نمی‌تواند این را افاده کند؛ ولی الان که امام آن را تفسیر می‌کند، دلالت بر این می‌کند منتهی، با کمک روایت دلالت کرده است. فایده‌اش هم این است که آیه ویژگی‌های زائد و فروعاتی دارد که آن‌ها هم به بحث غنا، تسریع می‌کند؛ از جمله این که غنا از کبائری می‌شود که وَعَدَاللَّهُ عَلَيْهِ النَّارَ فِي الْقُرْآنِ، البته ممکن است که ریزه‌کاری‌های دیگری هم از آیات استفاده کنیم. در واقع، دلیل ما، دلیلی، قرآنی روایی است و آیه به کمک روایت، دلالت بر این موضوع می‌کند و نه به تنهایی. این مجموع نه آیه‌ای است که در این جلسات، مورد بحث قرار گرفت و حاصلش هم مطالبی است که عرض کردیم.

فصل سوم: روایات مستقله

دسته اول: روایاتی که آثار منفی دنیایی و اخروی غنا را بیان می‌کنند:

بعد از اتمام ادله قرآنی در بحث غنا، به بحث روایات وارده در این موضوع می‌پردازیم. در این بحث، ما به روایاتی که ذیل آیات بود نمی‌پردازیم و روایات باقی مانده را بحث می‌کنیم. این روایات خود در چند گروه طبقه‌بندی می‌شوند. اولین گروه این روایات، آن جایی است که فلسفه‌ای را برای غنا ذکر کرده و به آثار و دستاوردهای منفی دنیایی و اخروی گناه اشاره کرده است.

بررسی روایت اول از ششم (روایات مستقله) در باب حرمت غنا:

روایت اول، روایت اول باب نود و نهم است: محمد بن یعقوب، عن محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعید عن إبراهيم بن أبي البلاد، عن زيد الشحام قال: قال أبو عبد الله عليه السلام بيت الغناء لا تؤمن فيه الفجیعة، ولا تجاب فيه الدعوة، ولا يدخله الملك (وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۲۲۵، حدیث ۱).

بررسی سند روایت اول در باب حرمت غنا: (سند این روایت، معتبر بوده و توثیق خاص

دارد).



بررسی آثار سوء ذکر شده در روایت در باب غنا:

تقسیم بندی آثار سوء غنا به آثار دنیوی و اخروی:

متن این روایت، این است: قال ابو عبدالله عليه السلام بيت الغناء لا تؤمن فيه الفجیعه و لا تجاب فيه الدعوه و لا یدخله الملک، اولین روایت، در گروهی که آثار بد غنا را ذکر می‌کند، نهی ندارد؛ بلکه اشاره به آثار غنا دارد. این روایت سه تا اثر سوء برای غناء ذکر می‌کند که یکی دنیایی است و دو تا هم به نحوی دنیایی و اخروی است. اولین اثر بد غنا و آوازه‌های محرم، این است که خانه‌ای که در آن غنا باشد، از فجایع در امان نیست. اثر دوم آن است که دعا در آن خانه مستجاب نمی‌شود. اثر سوم آن است که ملائکه وارد آن خانه نمی‌شوند. سه اثر سوء، برای غنا ذکر شده است. این روایت، مثل بسیاری از روایاتی است که آثار سوئی برای گناهان و معاصی ذکر می‌کنند. این آثار سوء، تقسیم بندی دارد، از جمله این که گاهی این آثار سوء، دنیایی است و گاهی اخروی است. دنیاییش نیز گاهی، فردی است و گاهی خانوادگی و همین طور اجتماعی است. نوع دوم، آثار سوئی است که معنوی است. این آثار سوء معنوی هم انواع و اقسامی دارد. از جمله این که این آثار سوء معنوی گاه، مربوط به دنیا می‌شود و گاه، مربوط به آخرت است که در این جا، بیشتر از نوع اول است. لا تجاب فيه الدعوه، می‌گوید دعای این‌ها مستجاب نمی‌شود. یا ملک وارد این خانه نمی‌شود. این‌ها امور معنوی است که در این دنیا، بالفعل ظهور پیدا می‌کند؛ گرچه که طبعاً به آخرت هم منجر می‌شود. البته این که دعا مستجاب نمی‌شود، هر دو مورد دعای دنیایی و اخروی را می‌گیرد. ملائکه هم که وارد آن خانه نمی‌شوند، هم آثار دنیایی دارد و هم آثار اخروی؛ چون ملائکه باعث برکت هستند، هم به لحاظ دنیوی و هم به لحاظ اخروی و لذا اولی کاملاً دنیایی است و دومی و سومی جنبه دنیوی و اخروی، هر دو را داراست و مجموعاً نشان می‌دهد که این خانه در واقع، از عنایت الهی دور است. البته این که آثار سوئی که برای گناهان ذکر شده یعنی چه، در جای دیگری بیشتر باید به آن پرداخت.

بررسی دلالتی روایت پیرامون حرمت غنا: (روایت دلالت بر الزام و حرمت غنا ندارد):

بحث دوم این است که آیا از این، حرمت استفاده می‌شود یا کراهت استفاده می‌شود؟ این مطلب را سابق بحث کردیم و آن این که در اصول و در جاهای دیگر هم گفته‌ایم که در جایی که امر و نهی نداریم؛ بلکه آثار یک گناه ذکر شده است، آثار یک عمل ذکر شده، چنانچه آثار دنیوی محض باشد، قطعاً نمی‌شود از آن الزام استفاده نمود و چنانچه اثر، اخروی باشد، اگر جهنم و عذاب و امثالهم باشد، قطعاً می‌شود از آن حکم استفاده کرد و اگر اثر ذکر شده، مصیبت و



گرفتاری و امثالهم باشد؛ یعنی خدا مصیبت را به عنوان مجازات وارد می‌کند، این مطلق می‌شود و شاید هر دو نوعش را بگیرد و نمی‌شود که بگوییم فقط این است؛ بلکه اطلاق دارد و اما آثار اخروی که در حد عذاب نباشد، معلوم نیست که بتوان از آن استفاده حرمت نمود؛ بلکه کراهت استفاده می‌شود. این قاعده اصولیش است که مشروحش را در جاهای دیگر هم گفته‌ایم که از بیان آثار مثبت یا منفی دنیایی، استفاده حرمت یا وجوب نمی‌شود. از بیان آثار عذاب اخروی یعنی عذاب در قیامت، قطعاً حرمت استفاده می‌شود؛ اما آثار اخروی که ما دون عذاب باشد، ممکن است بگوییم که تنها کراهت از آن استفاده می‌شود و نه حرمت. این دو، سه قاعده‌ای بود که قبلاً هم بحث کرده بودیم که با توجه به این قواعد، به نظر می‌آید که اگر ما بودیم و این روایت، حرمت را نمی‌شود از این روایت استفاده نمود. در مورد مکروهات هم، گاهی که به عنوان مثال در مورد خانه‌ای است که در آن قرآن خوانده نمی‌شود، نمی‌توان از آن استفاده حرمت نمود مگر این که قرآن مهجور باشد. یا به عنوان مثال خانه‌ای که در آن کبوتر نگهداری می‌شود، از هیچ‌کدام از این موارد، الزامی به دست نمی‌آید و حد اکثرش این است که از این آثار، که بعضی دنیوی و بعضی دنیوی و اخروی است، استفاده یک کراهت شدید می‌شود و ظاهراً از روایت، بیش از این استفاده‌ای نمی‌شود. پنج، شش روایت دیگر هم داریم که از همین گروه اول؛ یعنی آثار منفی دنیوی و اخروی گناهان است.